

سیر تکوین بند موصولی تحدیدی در زبان فارسی

حسن آزموده (دانشجوی دکتری رشته زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)

محمد عموزاده (استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)

والی رضایی (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)

اسفندیار طاهری (استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)

چکیده: این پژوهش سیر تکوین بند موصولی تحدیدی را در زبان فارسی بررسی می‌کند. نوشتار حاضر، با استفاده از دیدگاه دستوری‌شدگی و الگوی دستور کلام، نشان می‌دهد که بندهای موصولی در فارسی باستان همراه با ضمیر *hya* به صورت یک واحد معترضه برای ارائه اطلاعاتی درباره یکی از سازه‌های اسمی بند اصلی در کلام درج می‌شده است. سپس منحنی آهنگ همین بندهای موصولی در بافت‌های خاصی با منحنی آهنگ بند اصلی یکپارچه شد و، به همین ترتیب، روند درونه شدن آن از دوره فارسی باستان به تدریج آغاز شد. چنین شرایطی موجب شد تا بندهای موصولی *I* که دنباله *hya* هستند، در دوره میانه، هم نقش توصیفی و هم نقش توضیحی داشته باشند. این ابهام در کنار عوامل دیگری چون نشانگرهای موصولی همزیست و همچنین محو شدن نظام حالت‌گذاری فارسی باستان سبب شد که تکواژ *I* در دوره میانه و فارسی جدید به نشانگر ویژه بند تحدیدی و نشانه اضافه تحول یابد. علاوه بر این موارد، این پژوهش نشان می‌دهد که الگوی دستور کلام، در کنار توضیح هم‌زمانی واحدهای زبانی، قابلیت تبیین و توضیح پدیده‌های در زمانی را به شکلی نظام‌مند دارد.

کلیدواژه‌ها: موصولی تحدیدی، موصولی غیرتحدیدی، دستوری‌شدگی، دستور معترضه، دستور جمله.

۱ مقدمه

بندهای موصولی نوعی از بند درونه هستند که یک هسته اسمی را در درون گروه اسمی توصیف می‌کنند (TALLERMAN 1998, GIVÓN 2001, DIXON 2010). به طور کلی، دو گونه بند موصولی بازشناخته می‌شود: تحدیدی^۱ و غیرتحدیدی^۲. به لحاظ معنایی، موصولی تحدیدی دامنه ارجاعی اسم هسته را محدود می‌کند، در صورتی که بند غیرتحدیدی تنها اطلاعات توضیحی و اضافی درباره اسم هسته ارائه می‌کند. به لحاظ صوری نیز این دو گونه موصولی در بسیاری از زبان‌ها به شیوه‌های متفاوتی از یکدیگر متمایز می‌شوند. صفوی (۱۳۷۳)، ماهوتیان (۱۳۸۷: ۴۱)، کامری^۳ (COMRIÉ 1981: 139) و بسیاری دیگر از پژوهشگران بیان می‌کنند که زبان فارسی از دو ابزار صوری برای ایجاد این تمایز استفاده می‌کند: یکی حضور پسوند i (ی) در پایان اسم هسته بند تحدیدی است، مانند (۱)؛ و دیگری حضور درنگ در مرزهای ساختاری بند غیرتحدیدی است، که در نوشتار به کمک ویرگول پس از هسته اسمی نمایانده می‌شود، مانند (۲). ویژگی دوم بدین معناست که بند غیرتحدیدی از گروه آهنگی مجزایی برخوردار است.

(۱) من آن مردی را [که حسن به او کمک کرد] می‌شناسم.

(۲) من آن مرد را، [که حسن به او کمک کرد]، می‌شناسم.

پرسش اصلی تحقیق این است که روند نشان‌گذاری صوری بندهای تحدیدی در زبان فارسی چگونه بوده و ماهیت «ی» در پایان هسته بند تحدیدی چیست؟ در ارتباط با این پرسش، به لحاظ درزمانی، نشان داده می‌شود که منشأ بندهای تحدیدی در فارسی امروز عناصر معترضه بوده که در بافت‌های خاصی تحت تأثیر دستوری‌شدگی به بندهای درونه تحول یافته‌اند. برای این منظور، ابتدا در بخش ۲ چهارچوب نظری این مطالعه، به طور اجمال، بیان می‌شود؛ بخش ۳ به روش تحقیق اختصاص دارد، که در آن درباره نمونه‌های زبانی و روش کار توضیح داده شده است؛ در بخش ۴ شواهد زبانی مورد استناد این تحول تاریخی به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند؛ و در بخش ۵ نیز نتایج بیان می‌شود.

1. restrictive relative clause

2. non-restrictive relative clause

3. B. Comrie

۲ چهارچوب نظری

بررسی‌های تاریخی، از یک سو، روند تحول پدیده‌ی زبان را روشن می‌سازند و از سوی دیگر، می‌توانند در توصیف و تحلیل بسیاری از پدیده‌های هم‌زمانی زبان مفید باشند؛ از این جهت، از اهمیت بسیاری برخوردارند و به همین سبب، در تحلیل‌های زبان‌شناختی توجه زیادی را به خود جلب نموده‌اند. مشاهدات اولیه‌ی نگارندگان نشان می‌دهد که تحول بند موصولی تحدیدی در زبان فارسی را می‌توان با استفاده از فرایند دستوری‌شدگی (Hopper & Traugott 2003; Givón 1979; Idem 2009) و چهارچوب الگوی دستور کلام (Heine et al. 2013) توصیف نمود.

در ادامه، هر یک از این دیدگاه‌های نظری به طور مختصر بیان می‌شود. به عقیده‌ی هاپر و تراگوت دستوری‌شدگی به تغییری اشاره دارد که طی آن، عناصر واژگانی و ساخت‌ها در بافت‌های خاص زبانی برای ایفای نقش دستوری مهیا می‌شوند (Hopper & Traugott 2003: 2). دستوری‌شدگی در این معنا بخشی از پدیده‌ی وسیع‌تر ساخت‌سازی زبانی است که طی آن صورت‌های زبانی ممکن است در طول زمان در قالب یک ترکیب در بعضی از نقش‌های خاص تثبیت شوند. در این رویکرد، اصل یکسوگی^۱ مطرح می‌شود که روندی مؤثر در تغییر زبانی به شمار می‌رود. الگوی (۳) نمایانگر فرض یکسوگی می‌باشد (Ibid: 16).

(۳) کمتر دستوری < بیشتر دستوری

گیون نیز دستوری‌شدگی را به شکل (۴) مطرح می‌کند. از نظر وی، دستوری‌شدگی مرحله‌ی را طی می‌کند که، در آن، عناصر یا گروه‌های واژگانی، از طریق کاربرد در بافت‌های موضعی و خاص و محدود، به عنوان عناصری که دارای نقش‌های صرفی و نحوی هستند، بازتحلیل می‌شوند (Givón 1979: 209). این روند را می‌توان به شکل (۵) بازنویسی کرد.

(۴) کلام < نحو < ساخت‌واژه < واژ - واجی < صفر

(۵) عناصر واژگانی مورد استفاده در بافت‌های خاص < نحو < ساخت‌واژه

وی (Ibid) توضیح می‌دهد عناصر واژگانی که تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند لازم است ابتدا، به لحاظ معنی‌شناسی، عام باشند و، به طور عام، نقش‌های کلامی مورد نیاز را ایفا کنند؛ سپس آنها از لحاظ نحوی تثبیت می‌شوند یعنی به ساخت تبدیل می‌شوند و در نهایت ممکن است از لحاظ ساختوازی فشرده گردند و به شکل پایه و وند تجلی یابند. از این رو، فرض بنیادین یکسوگی این است که رابطه‌ای بین دو مرحله الف و ب وجود دارد، که در آن، الف قبل از ب روی می‌دهد، نه برعکس. علاوه بر این فرض بنیادین، نمونه‌های بررسی‌شده در حوزه دستوری‌شدگی دو ویژگی عام دیگر نیز دارند: ۱) صورت‌های پیشین می‌توانند با صورت‌های بعدی (جدیدتر) همزیستی^۱ داشته باشند؛ ۲) معانی اولیه می‌توانند معانی و یا ویژگی‌های ساختاری بعدی را محدود کنند (Hopper & Traugott 2003: 94-97).

هاپر و تراگوت (۲۰۰۳)، و گیون (۲۰۰۹) نشان می‌دهند که فرایند دستوری‌شدگی و اصل یکسوگی برای جملات مرکب نیز قابلیت طرح دارند. طیف جملات مرکب ممکن است از چند هسته که تحت یک منحنی آهنگ – بدون هیچ‌گونه نشانه زنجیری (ساختوازی یا نحوی) دال بر روابط دستوری بین آنها – در کنار هم چیده می‌شوند تا جمله‌هایی که ترکیب‌هایی از هسته و پیرو را دربر می‌گیرند، دامنه داشته باشد. در همین زمینه، هاپر و تراگوت (Hopper & Traugott 2003: 177-178) برای روند دستوری‌شدگی بندها پیوستاری را با عنوان «پیوستار ترکیب بندها»^۲ معرفی می‌کنند، که سه مرحله دارد.

۶) همپایه^۳ < همبسته^۴ < وابسته^۵

پیوستار (۶) نشان می‌دهد که در روند دستوری شدن بندها، سه مرحله وجود دارد که، طی آن، بندهای همپایه به صورت تدریجی از حالت دستوری کمینه با عبور از یک حالت میانی به وضعیت دستوری بیشینه یا درونه می‌رسند، نه برعکس. در بخش پیشین اشاره شد که نوشتار حاضر فرایند دستوری‌شدگی را در چهارچوب الگوی دستور کلام صورت‌بندی می‌کند، به همین جهت، در ادامه، توضیح مختصری درباره این الگو ارائه می‌شود.

1. coexistence
4. hypotaxis

2. clause-combining cline
5. syntaxis

3. parataxis

دستور کلام شامل حداقل دو حوزه متفاوت مفهومی، یعنی دستور جمله و دستور معترضه است، که هر یک از آنها اصول خود را در پردازش اطلاعات و سازماندهی کلام دارند و در تعامل با یکدیگر یک کنش ارتباطی را پدید می‌آورند. دستور جمله به ساخت موضوعی و معنای گزاره‌ای جملات و سازه‌های آن توجه دارد. در واقع، جمله و سازه‌های آن دامنه معنایی - کاربردشناختی دستور جمله‌اند و مقوله‌هایی مانند گروه، بند، پیروسازی و همپایه‌سازی و غیره از ابزارهای تحلیلی این حوزه به شمار می‌روند. اما دستور معترضه فراتر از سطح جمله به فرایندهای استدلال و ساز و کار استنباطی می‌پردازد که مبتنی بر موقعیت کلام است. موقعیت کلام نیز یک عنوان عام برای شش عنصر سازماندهی متن، عقاید گوینده، تعامل گوینده - شنونده، منبع اطلاع، دانش جهانی و ساحت کلام است. از این جهت، معنای واحدهای دستور معترضه با ارجاع به مقوله‌هایی مانند کلام، فرامتن، معنای فراتر از جمله، ذهنی‌شدگی و بین‌ذهنیتی توصیف می‌شود.

پیوند واحدهای دستور معترضه با عناصر موقعیت کلام منجر به بروز ویژگی‌هایی می‌شود که آنها را از واحدهای دستور جمله متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: (۱) واحد معترضه، به لحاظ نحوی، مستقل از بافت زبانی خود است؛ (۲) واحد معترضه، به لحاظ مختصات زبرزنجیری، مجزا از دیگر عناصر پاره‌گفت است؛ (۳) معنای واحدهای معترضه نامحدود است؛ (۴) واحدهای معترضه، به لحاظ جایگاه ساختاری، سیال‌اند؛ (۵) ساختار درونی واحد معترضه بر اساس اصول دستور جمله ساخته می‌شود، اما می‌تواند محذوف واقع شود.^۱

۳ روش تحقیق

در تحلیل و بازسازی تحول تاریخی صرفی - نحوی، به لحاظ روش‌شناختی، سه شیوه معمول وجود دارد: (۱) مطالعه سوابق و اسناد تاریخی از مراحل پیوسته تحول؛ (۲) مطالعه تنوع هم‌زمانی و ساخت‌های مرتبط همزیست؛ (۳) مطالعه سرنخ‌های باقی‌مانده برای

۱. برای آشنایی بیشتر با مبانی نظری این گوی - عموزاده و آزموده ۱۳۹۳؛ Kaltenböck et al. 2011; Heine et al. 2013.

بازسازی درونی. روش اول اگرچه بسیار قابل استناد است اما خالی از خلل نیست؛ برای نمونه، این اسناد معمولاً اسنادی نوشتاری و ویراست شده‌اند، در حالی که تغییر در زمانی نوعاً در زبان گفتاری روی می‌دهد. علاوه بر اینها، در اغلب زبان‌های دنیا اسناد مکتوب تاریخی وجود ندارد یا اینکه تغییرات نحوی خاص را نشان نمی‌دهند. روش دوم نیز برای توضیح و تشریح ساز و کارهای تغییر بسیار کارآمد است. وقتی که این روش با روش اول ترکیب شود، به مراتب کارآمدی آن نیز افزایش می‌یابد (Hilpert & Koops 2006). روش سوم نیز، که جسورانه و مبتنی بر فرضیه و نظریه است، اساساً باید با دقت به کار گرفته شود. گیون معتقد است که این روش را نباید کنار گذاشت، زیرا گاهی تنها گزینه است (Givón 2002).

شیوه سنتی تحلیل در زمانی، یعنی روش تطبیقی، اگرچه در بازسازی صورت‌های اولیه^۱ کارآمدی بیشتری دارد، اما در بازسازی ساز و کارهای جزئی تغییر صرفی - نحوی چندان سودمند نیست. علت آن است که شیوه تطبیقی علی‌الاصول برای گونه‌گونی کلان^۲ به کار بسته می‌شود، در حالی که برای فهم فرایند تغییر، باید گونه‌گونی کمینه^۳ را بررسی کرد (Idem 2009: 59). در این پژوهش سعی شده است که، با به کارگیری این سه شیوه، روند تکوین بند موصولی تحدیدی در فارسی امروز بررسی شود. علاوه بر آن، کوشش شده که شواهد و نمونه‌های مورد استناد این پژوهش به‌ویژه نمونه‌های دوره باستان و میانه از منابع معتبر و دست اول (ابوالقاسمی ۱۳۷۵؛ Kent 1953; Boyce 1975; Skjærvø 2002; Idem 2007) گردآوری شوند. با وجود این، پژوهش حاضر، همانند بسیاری از مطالعات تاریخی، با محدودیت‌هایی رو به رو است که در اینجا به دو مورد آن اشاره می‌کنیم: اول اینکه شواهد ما از بندهای موصولی، به‌ویژه در فارسی باستان، اندک است، از این رو، مطالعه روند تحول این نوع ساخت‌ها در دوره باستان با توجه به همان شواهد اندک بیشتر مبتنی بر نظریه زبانی است. دوم اینکه، چون در تحلیل واحدهای مورد نظر به ویژگی‌های آوایی آنها به عنوان یک مختصه مهم دسترسی نداریم، بیشتر به ویژگی‌های ساختاری و معنایی آنها توجه کرده‌ایم و حتی گاهی نیز ویژگی آوایی آنها را نیز با توجه به ویژگی‌های ساختاری‌شان بازسازی کرده‌ایم.

۴ تکوین بند موصولی تحدیدی

تکوین بندهای موصولی درونه — بدون توجه به تمایزهای رده‌شناختی — به لحاظ درزمانی، حداقل دو گام عمده را طی می‌کند: گام اول مرحله همپایه‌ای است. در این مرحله دو بند تحت منحنی‌های آهنگین مجزاً قرار می‌گیرند. گام دوم مرحله درونگی است که، طی آن، دو بند تحت یک منحنی آهنگ قرار می‌گیرند (Givón 2009: 97). گیون، با توجه به این فرایند کلی، دو راهبرد که به لحاظ درزمانی منجر به شکل‌گیری بند موصولی تحدیدی می‌شود را معرفی کرده است: راهبرد غیردرونه^۱ و راهبرد موصولی غیرتحدیدی (Ibid: 97-107).

راهبرد غیردرونه چنین است که در ابتدا دو بند به صورت همپایه و زنجیری در کنار هم قرار می‌گیرند که هر یک از آنها منحنی آهنگ مستقلی دارند. آنچه در روند درونه شدن این بندها اتفاق می‌افتد این است که منحنی آهنگشان یکپارچه می‌شود. در این موارد، غیر از تغییر در بسته‌بندی آهنگ، در ترتیب واژگانی این ساخت‌ها به طور معمول بازآرایی دیگری صورت نمی‌گیرد. اما راهبرد غیرتحدیدی به روند تبدیل شدن بندهای موصولی معترضه یا غیرتحدیدی به بندهای موصولی درونه یا تحدیدی اشاره دارد. گیون معتقد است مراحل میانی چنین راهبردی ممکن است به عنوان گونه‌های هم‌زمانی نیز حفظ شوند (Ibid: 103-106). هاینه و کوتوا نشان می‌دهند که همین شیوه در بسیاری از زبان‌های ژرمنی یافت می‌شود (Heine & Kuteva 2007, Chap. 5). بنا بر آنچه بحث خواهد شد، به نظر می‌رسد که زبان فارسی نیز در تکوین بندهای موصولی تحدیدی از راهبرد غیرتحدیدی استفاده کرده است. گیون سه مرحله را برای راهبرد غیرتحدیدی در نظر می‌گیرد. این مراحل عبارت‌اند از:

الف) حرکت *y*. در این مرحله ضمیر اشاری تکیه‌دار و دارای تصریف حالت به ابتدای بند حرکت می‌کند.

ب) یک ساخت همپایه به صورت عنصر تأمل پسینی^۲، پس از اسم مربوط به آن، همراه با آهنگ مجزاً درج می‌شود، در نتیجه یک بند موصولی غیرتحدیدی بروز می‌یابد.

ج) در این مرحله، منحنی‌های آهنگ با یکدیگر ادغام می‌شوند و ضمیر اشاری تکیه

خود را از دست می‌دهد و در نتیجه بند موصولی تحدیدی شکل می‌گیرد (Givón 2009: 103). مشاهده نمونه‌های موصولی در فارسی باستان نشان می‌دهد که حداقل مراحل اول و دوم در آن دوره وجود داشته است. در ایرانی باستان، بندهای موصولی توسط عنصر *ya-* (h) به اسم مربوط به خود یعنی اسم مرجع یا اسم هسته ارتباط می‌یابند. *ya-* (h) سه ویژگی ضمیر اشاری، تصریف حالت و ابتدای بند بودن را در خود دارد که در ادامه هر یک از آنها توضیح داده می‌شوند.

hya در دوره پیش از فارسی باستان، از موقعیت حرف تعریف یا ضمیر اشاری برخوردار بوده است و این موقعیت در فارسی باستان نیز در مواردی حفظ شده است. کنت بیان می‌کند که در هندواروپایی آغازین *sa-ias* وجود داشته که در آن، *sa* ضمیر اشاره «آن» و *ias* ضمیر موصولی (یا ربطی) است. این صورت‌ها در هندوایرانی ادغام شده و شکل *sayas* به وجود آمده، سپس همین صورت در فارسی باستان به شکل *hya* تحول یافته است (Kent 1953: 68). وی نمونه‌هایی (۷ و ۸) را به عنوان شاهد مدعای خود ارائه و بیان می‌کند که *hya* در این موارد در نقش یک ضمیر اشاره ضعیف با معنای «این» یا در نقش یک حرف تعریف معین به کار رفته است. وی، در این موارد، معادل انگلیسی *the* را برای آن برمی‌گزیند. معادل‌های امروزی مفاهیمی که صورت معادل آنها در جمله مبدأ محذوف است در درون قلاب ([]) آورده می‌شوند.

7) Gaumāta hya maguš adina Kambujiyam
Gaumata the magian deprived Cambyses. (Ibid: 118)

گنوماته که مغ [بود]، از کمبوجیه گرفت ...

8) adam gaumātam tyam magum avājanam. (Ibid: 120)

من گنوماته که مغ [بود] را کشتم

در همین زمینه، بعضی از پژوهشگران دیگر نیز مانند هادسن^۱ (۱۹۶۳: ۱۱) و خانلری (۱۳۷۷: ۱۶۱) اشاره کرده‌اند که نوعی معنای اشاری نیز در ضمیر موصولی *hya-* وجود دارد.

از طرف دیگر، مطالعه ضمایر موصولی در زبان‌های دیگر نشان می‌دهد که منشأ آنها، به طور معمول، عبارات پرسشی و اشاره‌ای (حروف تعریف) هستند. به عبارت دیگر، در همه زبان‌ها ضمایر موصولی همان ضمایر اشاری و پرسشی هستند یا به لحاظ ساختواژی با آنها در ارتباط اند (KEENAN 1985).

زبان‌های ایرانی باستان همچنین تصریفی‌اند یعنی اسم، صفت و ضمیر حالت صرفی (فاعلی، مفعولی، مفعول برایی، مفعول بایی، مفعول ازی، مفعول دری، اضافی، ندایی)، جنس دستوری (مذکر، مونث، خنثی) و شمار (مفرد، مثنی، جمع) دارند؛ از این لحاظ، عنصر (h)ya نیز در حالت‌های مختلف، شمارها و جنس‌های سه‌گانه صرف می‌شود (۹-۱۰).

9) *baga vazrka Ahuramazdā, hya imām būmīmadā.* (Hudson 1963: 35)

اهورامزدا خدای بزرگ [است]، کسی که این سرزمین را آفرید.

10) *iyam dahyāuš Pārša tyām manā Ahuramazdā frābara, naibā ...*

(Kent 1953: 135-136)

این سرزمین پارس که آن را اهوره‌مزدا به من بخشید، زیبا و... است.

علاوه بر ویژگی‌های تصریفی، نمونه‌های (۹) و (۱۰) همچنین نشان می‌دهند که عنصر موصولی در آغاز بند قرار گرفته است. در نمونه (۹)، ضمیر اشاری تکیه‌دار و دارای تصریف حالت *hya* در ابتدای بند دوم قرار گرفته است. با توجه به روند تاریخی و نیز چنان‌که در نمونه‌های (۹) و (۱۰) مشاهده می‌شود، صورت *hya* در فارسی باستان معنایی نزدیک به «آن که» یا «کسی که» دارد و نه «که» در فارسی جدید.

درباره تصریف حالت ضمیر *hya* در فارسی باستان باید گفت که این ضمیر، به لحاظ حالت ساختاری، مستقل از اسم مربوط به خود عمل می‌کند (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۹۱-۹۲، ۳۵۸؛ Skjærvø 2002: 90). در نمونه (۹)، ضمیر موصولی *hya* و اسم مرجع موصولی، هر دو، نقش فاعلی دارند. ضمیر موصولی در نقش ضمیر فاعلی در قالب یک بند مستقل و به صورت ساختی همپایه روی داده است. اما در نمونه (۱۱)، ضمیر موصولی *hyah*، به عنوان فاعل بند، دارای حالت فاعلی مفرد؛ و اسم مرجع موصولی *dārayatwahum*

به عنوان مفعول بند اصلی، حالت مفعولی مفرد دارد.

11) Dārayatwahum hyah manā pitā awam xšāyaθyam akunauš.

[اهورامزدا] داریوش را، که پدر من است، او را شاه کرد.

(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۵۹)

عدم مطابقت حالت نحوی اسم هسته و ضمیر موصولی دالّ بر وجود ساخت‌های نحوی مستقلی است که هر یک از آنها حالت ساختاری خود را در بند یا ساخت حاوی خود دریافت می‌کند. اینکه hya، در این دوره، نقش حرف ربط را در کنار نشانگر بند موصولی داشته به نوعی فرضیه غیردروونه و همپایگی بند موصولی را قوی‌تر می‌کند.

اما دربارهٔ مرحله دوم راهبرد غیرتحدیدی، معادل‌های امروزی نمونه‌های (۹) تا (۱۱) نشان می‌دهند که بند موصولی در این دوره بخشی از معنای گزاره‌ای بند اصلی نیست، بلکه اطلاعات توضیحی را در مورد اسم مرجع بیان می‌کند. در واقع، واحد معترضه همپایه که hya را در ابتدای خود دارد، به صورت یک عنصر تأمل پسینی، پس از هسته اسمی درج شده و معنای پاره‌گفت را جرح و تعدیل می‌کند. ویژگی‌ای که نشان می‌دهد بندهای موصولی این دوره ماهیت معترضه دارند سیّالیت ساختاری است. سیّالیت ساختاری به این معنی است که بند موصولی می‌تواند بی‌فاصله یا بافاصله بعد از اسمی که به آن مربوط است، ظاهر شود. در بخش ۲ اشاره شد که عناصر معترضه از آنجا که به موقعیت کلام می‌پردازند، تابع الزامات نحوی و ساختاری عناصر دستور جمله نیستند. ابوالقاسمی بیان می‌کند که، در اوستای گاهانی و فارسی باستان، hya- (که)؛ و، در اوستای غیرگاهانی، ya- (که) به نهاد و غیره برمی‌گردد و ممکن است با فاصله و یا بی‌فاصله با اسمی که به آن مربوط می‌شوند، قرار گیرند (همان: ۹۵-۹۷؛ ۳۵۸). در شاهد (۱۲)، yō صورت فاعلی مفرد مذکر بدون فاصله پس از azəm آمده و در شاهد (۱۳)، yā صورت مفعولی جمع مؤنث با فاصله پس از fravašayō قرار گرفته است.

12) āaṭ hē mraom zaraθuštra azəm yō ahurō mazdā

(همان: ۹۲)

آن‌گاه او را گفتم: ای زرتشت، من که اهورمزده [ام].

13) ašāunam vaṇuhīš sūrā spōntā fravašayō yazamaide, yā aṇam mazdaδātanaṇm srīrā paθō daēsayeinti

فروهرهای پاک توانای زیبای پاکان را می‌ستاییم، که آب‌های مزده‌داده را راه‌های زیبا
(همان: ۹۳)

همچنین شواهدی از این دوره در دست است که نشان می‌دهد بند موصولی پیش از هسته اسمی نیز می‌توانسته واقع شود. شروو (۲۰۰۲) بیان می‌کند بند موصولی در نمونه (۱۴) علی‌القاعده باید به شکل (۱۵) باشد.

14) hacā paruviyata hayā amāxam taumā xšāyaθiyā āha.

(SkjÆRVØ 2002: 91)

از قدیم، خاندان ما شاهان بودند^۱.

15) *taumā hayā amāxam xšāyaθiyā āha.

(Ibid: 92)

خاندانی که آن‌ما [بودند] شاهان بودند.

بنابراین، با توجه به ویژگی‌های معنایی، حالت‌های ساختاری و سیال بودن ساختاری بند موصولی، می‌توان استدلال کرد که، در فارسی باستان، بندهای موصولی اغلب واحدی معترضه بوده‌اند که توسط دستور معترضه در کلام درج می‌شدند؛ به عبارت دیگر، موصولی‌ها در ایرانی باستان ساختاری غیردرونی دارند که، به عنوان نوعی عنصر تأمل پسینی، در ارتباط با دو عنصر سازماندهی متن و تعامل گوینده-شنونده از مجموعه عناصر موقعیت کلام درج می‌شده‌اند و بند موصولی تحدیدی حداقل به شکل امروزی‌اش تکوین نیافته است.

به نظر می‌رسد مرحله سوم در زمانی بندهای موصولی یعنی یکپارچه شدن منحنی آهنگ بند غیرتحدیدی و بند اصلی در همین دوره آغاز شده و به طور تدریجی ادامه یافته است. دلیل این مدعا عدم وقوع ضمیر بازیافتی^۲ پس از بند موصولی در بافت‌هایی خاص است. در فارسی باستان، ضمیر بازیافتی برای حفظ پیوند اسم هسته با سایر اجزای بند اصلی به طور عام پس از بند موصولی در کلام درج می‌شده است، شواهد (۱۶) و (۱۷) وقوع ضمیر

۱. معادل انگلیسی جمله (۱۴) عبارت است از "From old, our family were kings".

بازیافتی پس از بند موصولی را نشان می دهند.

16) *martiya hayadrajana astiy avam ufraštam parsā.* (Ibid: 90)

مردی که دروغگو است، او را خوب تنبیه کن.

17) *Dārayatwahum hyah manā pitā awam xšāyaθyam akunauš*

[اهورامزدا] داریوش را، که پدر من است، او را شاه کرد.

(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۵۹)

وقوع چنین واحدهایی بدین علت است که، چون درج واحدهای معترضه همچون بند غیرتحدیدی پیوستگی معنای گزاره‌ای بند اصلی را قطع می‌کرد، گوینده، برای حفظ این پیوستگی در حافظه رویدادی شنونده، از ضمیر بازیافتی بهره می‌گرفته است. ضمیر بازیافتی، در واقع، نوعی از صورت‌های عقب‌گرد^۱ است. صورت عقب‌گرد تکرار بخشی از پاره‌گفت است که جریان ارتباط را به گزاره اصلی برمی‌گرداند. دهه بیان می‌کند که قطع پیوستگی گزاره اصلی توسط معترضه‌ها گاهی از طریق عقب‌گرد نشان‌گذاری می‌شود (DeHE 2014: 7-8). در واقع، درج واحدهای معترضه پیوستگی بند اصلی را با گسست مواجه می‌کند و وجود عقب‌گرد نشان‌دهنده سلیس نبودن^۲ پاره‌گفت و پردازش مستقیم است (Biber et al. 1999: 1067) که برای کمک به شنونده، در بازیابی سریع گزاره، به کار گرفته می‌شوند (Kavalova 2007: 160). ضمیر *awam*، در نمونه‌های (۱۶) و (۱۷)، نوعی از صورت‌های عقب‌گرد به شمار می‌رود.

اما برخلاف ساخت‌های (۱۶) و (۱۷)، که تعداد آنها نیز زیاد است، در فارسی باستان، موارد معدودی نیز مانند نمونه (۲۶) وجود دارد که در آنها ضمیر بازیافتی پس از بند موصولی حضور ساختاری ندارد. شروو (۲۰۰۲) معتقد است که، بنا به قواعد فارسی باستان، نمونه (۱۸) علی‌القاعده باید صورت *avā avāja** باشد.

18) *martiyā tayai-šaiy fratamā anušiyā āhatā avāja.* (SkjÆRVØ 2002: 90)

مردانی را که آنها مهم‌ترین پیروانش بودند، کشت.

شاهد (۱۸) نمونه‌ای از بافت زبانی را نشان می‌دهد که، در آن، ضمیر بازیافتی حذف شده است. اما، قبل از توصیف این بافت و بیان علت حذف ضمیر بازیاب، ذکر این نکته ضروری است که نظام اسمی در فارسی باستان شامل دو نوع اسم است: اسم خاص^۱ مانند Vištāspa و Dārayava^hu-؛ و اسم عام^۲ مانند -puça “son” و -xšāyaθiya “king”. علاوه بر این موارد، صفت‌هایی هستند که به صورت اسم نیز به کار می‌روند “a Persian” pārsa (Ibid: 21). نمونه‌های (۱۶) و (۱۷) نشان می‌دهند که بند موصولی و ضمیر بازیافتی هم پس از اسم عام و هم پس از اسم خاص، هر دو، واقع می‌شده است. اما در نمونه (۱۸) مشاهده می‌شود بافتی که در آن ضمیر بازیافتی حذف شده جایی است که بند موصولی پس از اسم عام قرار می‌گرفته است. از آنجا که اسامی عام مصداق مشخصی ندارند، به نظر می‌رسد درج بندهای موصولی hya که در ابتدا، با انگیزه ارائه اطلاعات توضیحی، هم پس از اسم عام و هم پس از اسم خاص درج می‌شدند مانند نمونه‌های (۱۶) و (۱۷) در بافت‌هایی مانند (۱۸) بند موصولی به عنوان توصیف‌کننده یا محدودکننده برای اسم مرجع تعبیر شد. به تبع این باز تعبیر منحنی آهنگ آن با آهنگ بند اصلی یکپارچه شد؛ در نتیجه، در معنای جمله پیوستگی گزاره‌ای حاصل شد؛ از این رو، دیگر نیازی به ضمیر بازیافتی نبود.

اگرچه مرحله سوم راهبرد غیرتحدیدی در دوره فارسی باستان آغاز شده است، اما مراحل بعدی تکوین بند تحدیدی، که طی آن hya به نشانگر ویژه تحدیدی تحول می‌یابد، در فارسی میانه اتفاق افتاده است. نظام زبانی فارسی باستان در گذر به فارسی میانه دچار تحولاتی از جمله ساده‌سازی واکه‌های مرکب و محو شدن واکه‌های پایانی دستوری گردید (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۵؛ Skjærvø 2007: 3). از این لحاظ، زبان‌های ایرانی میانه غربی زبان‌هایی تحلیلی محسوب می‌شوند. به تبع چنین تحولاتی، ضمیر موصولی hya نیز تصریف حالت، معنای اشاره‌ای و تکیه خود را در نظام زبانی جدید از دست داد و به نشانگر موصولی I تحول یافت. اما، در این دوره، بند موصولی پس از I هم اطلاعات توضیحی برای اسم مرجع ارائه می‌کند، مانند نمونه‌های (۱۹) و (۲۰):

1. proper

2. common

19) ud az wād ud rōšn āb ud ādur, ī az gumēzišn pārūd, rōšn rahē du...
kird.

و از باد و روشنی، آب و آذر، که از آمیختگی پالوده بود، دو گردونه... کرد.

(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۷۰).

20) mihr yazd az ham pārāyišn paymōg sē, ī wād ā bud ādur, paymōxt.
(Boyce 1975: 61)

مهرایزد از همان پالایش سه جامه که باد، آب و آتش [باشند] پوشید.

و هم اطلاعات توصیفی‌ای را ارائه می‌کند که، طی آن، دامنهٔ ارجاعی اسم مرجع را محدود می‌کند و در نتیجه منظور اسم مرجع مشخص می‌شود، مانند نمونه‌های (۲۱) و (۲۲):

21) tis ī ō mardum rasēd pad baxt bawēd ayāb pad kunišn?

چیزی که به مردم رسد به بخت بود یا به کنش؟ (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۶۳)

22) kanīg-ēw ī ō kanīgān nē homānāg (SkjÆRVØ 2007: 27)

دختر جوانی که به [دیگر] دختران جوان شبیه نیست.

به این ترتیب، بندهای موصولی *ī* در کنار ایفای نقش جدید خود یعنی توصیف اسم مرجع، در این دوره نقش پیشین خود یعنی نشانگر بند غیرتحدیدی و توضیح اسم مرجع را نیز به همراه دارند. با وجود این، حضور دیگر موصولی‌سازهای همزیست سبب گردید که *ī* به تدریج به نقش جدید محدود شود.

در فارسی میانه، علاوه بر *ī*، دو موصولی‌ساز دیگر یعنی *čē* و *kē* وجود دارد که *ī* و *kē*، هر دو، در نقش «کسی که» (*who*)، «کسی را که» (*whom*) و «چیزی که» (*which*) متداول‌اند و موصولی‌ساز *čē* نیز، که بسامد اندکی دارد، در مواردی کاربرد دارد که اسم مرجع معین نباشد، مانند «هرچه»، «هرچیزی که»، «آن چیزی که» (SkjÆRVØ 2007: 46). اگرچه این صورت‌های همزیست گاهی در کاربرد نیز همپوشی دارند، اما پدیدهٔ همزیستی آنها موجب بروز اختلافاتی در ایفای نقش گردید، که همین اختلافات در مراحل بعدی تحول تا حدودی حوزهٔ کاربردی آنها را تحت تأثیر قرار داد. به طور مثال، موصولی‌ساز *čē*، که بسامد اندکی دارد، همراه با اسامی‌ای که مرجع آنها معین نیست، کاربرد می‌یابد، مانند نمونه‌های (۲۳) و (۲۴):

23) ud čē andar ān dar... (Ibid)
و (آن چیز) که در آن فصل [هست]...

24) ud mardōhm nar ud māyag čē hām šahr zāyād hān harw āz dēsišn
hēnd.
و مردم، نر و ماده، که در جهان زاده شود آن همه ساخته آزند.

(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۰۵)

و موصولی ساز kē اغلب همراه با بند موصولی ای به کار گرفته می شود که اطلاعات جنبی و توضیحی را بیان می کند (نمونه های ۲۵ تا ۲۸) اگرچه در مواردی نیز بیانگر اطلاعات توصیفی است (نمونه ۲۹).

25) Ohrmazd ō ašmāh kē mardōm hēd hamē gōwēd kū pad kār ud kerbag tuxšāg
bawēd. (Skjærvø 2007: 59)

اورمزد به شما، که مردم هستید، همی گوید که به کار و کرفه (کار نیک) کوشا باشید.

26) u-m mardōmīh az Mahliy ud Mahliyānīy kē fradom paywand ud tōhm az
Gayōmard būd hēnd. (Ibid: 60)

و بشر از مهلی و مهلیانه، که نخستین پیوند و تخم از کیومرث بودند، می باشد.

27) Ardawān rāy kanīzag-ēw abāyišnīg būd kē az abārīg kanīzagān āzarmīgtar ud
grāmīgtar dāšt. (Ibid: 142)

اردوان کنیزی شایسته داشت، که او را از بقیه کنیزان بیشتر محترم و گرامی می داشت.

28) ast kē ēdōn gōwēd ēn az Abestāg paydāg. (Ibid: 37)

یک نفر هست [کسی] که این گونه می گوید: این از اوستا پیدا است.

29) Wād mēnōy wād kē ēn zamīg azēr ud azabar dārēd. (Ibid: 58)

باد مینوی بادی است که زمین را از بالا و پایین نگه می دارد.

و موصولی I نیز به تدریج محدود به نقش جدید می شد و اغلب، با ارائه اطلاعات توصیفی، دامنه ارجاعی اسم مرجع را از دیگر مصداق های بالقوه متمایز می کرد. نمونه های (۳۰) تا (۳۳) نمایانگر این کاربرد موصولی I را نشان می دهند.

30) mardōm ī andar ēn šahr hēnd mazdēs n hēnd. (Ibid: 46)

مردمی که در این شهر هستند، مزدیسنان اند.

31) tis ī ō mardum rasēd pad baxt bawēd ayāb pad kunišn?

(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۶۳) چیزی که به مردم رسد به بخت بود یا به کنش؟

32) ud ka ēdōn tuwān kardan kū az āb-ēw ī meh o āb-ēw ī keh barēd

و اگر چنین توان کرد که از آبی که بزرگتر [است] به آبی که کوچکتر است برسد...

(مزداپور ۱۳۶۹: ۳۲)

33) ka šabīg-ēw ī ew-tūg poymōxt...

(همان ۷۳)

هرگاه سدره‌ای که یک لا [است]، پوشیده باشد....

البته، در روند دستوری‌شدگی بند *ā*، بند درونه یکباره شکل نگرفته، بلکه با گذر از مرحله میانی به سازه درونه تحول یافته است. بندهای موصولی در مواردی همچون نمونه (۲۹)، که به لحاظ معنایی تحدیدی‌اند، بیانگر این مطلب‌اند که، در دوره میانه، بند تحدیدی به طور کامل همراه با نشانگر *ā* نبوده است. از این رو، بند تحدیدی، به شکل امروزی‌اش، در دوره میانه به‌ویژه متون متقدم‌تر آن تثبیت نشده است. علاوه بر این، رفتار ساختاری *ā* در بعضی از ساخت‌های موصولی حکایت از وجود چنین مرحله‌ای در دوره میانه دارد. در فارسی میانه، ضمائر شخصی هم صورت کامل و هم صورت واژه‌بستی دارند. صورت‌های واژه‌بستی صورت‌های کوتاهی هستند که حضور ساختاری مستقل ندارند، بلکه به واژه پیشین خود، که به طور معمول اولین واژه یک بند است، می‌چسبند؛ مانند نمونه‌های (۳۴) و (۳۵) (Skjærvø 2007: 33).

34) frahang tōhm ī dānišn u-š bar xrad. (Ibid: 34)

فرهنگ بذر دانش است و میوه‌اش خرد است.

35) spazgīh ma gōwēd čē-tān andar dōšox wināh ī spazgīh az pēš dwārēd. (Ibid)

تهمت زنید، زیرا در دوزخ، گناه تهمت زدن در پیش شما می‌رود.

به طور مثال، در نمونه (۳۴) ضمیر واژه‌بستی *š* با *u* که در ابتدای بند دوم قرار گرفته، پیوند یافته است. در نمونه (۳۶) موصولی‌ساز *ā* نیز همانند نمونه‌های (۳۴) و (۳۵) عمل می‌کند و، پس از آن، ضمیر ملکی قرار گرفته است:

36) ān ī-š andar dānišn. (Ibid: 35)

آن چیز که در دانشش [می‌باشد].

قرار گرفتن *ā-š* در ابتدای بند نشان می‌دهد که بند موصولی در این دوره، به لحاظ ساختاری،

هنوز در وابستگی کامل نحوی با بند پیشین خود نیست. در همین زمینه، شواهدی همچون نمونه (۳۷) در روشن کردن این موقعیت ساختاری مفید واقع می‌شود:

37) ān ēk rāh gīrēd ī ahlāyīh

(برونر ۱۳۷۶: ۶۳)

آن یک راه را که اهلائی [است] برگیرد.

ī در نمونه (۳۷)، از یک طرف، همچون دیگر حروف ربط مانند u، در ابتدای یک بند به لحاظ ساختاری مستقل قرار گرفته و، از طرف دیگر، صفت عددی ēk و اسم rāh یک گروه اسمی کامل را تشکیل داده‌اند که مستقل از بند موصولی است و دلیل آن نیز قرار گرفتن فعل واژگانی gīrēd بین بند ī ahlāyīh و اسم rāh می‌باشد. چنین شرایطی به این موضوع اشاره دارد که بند ī ahlāyīh، حداقل به لحاظ ساختاری، وابسته گروه اسمی ēk rāh نیست. نمونه (۳۷) همچنین بیانگر این نکته است که ī، حداقل در این مرحله، «نشانه اضافه» به شکل امروزی‌اش نیست. همچنین، نشانه ساختاری دیگری که بر وجود یک مرحله میانی دلالت دارد، این است که در فارسی میانه ī موصولی و ادات ēw/ ē' به عنوان پایانه گروه اسمی در مجاورت هم قرار می‌گرفتند (نمونه ۳۸)، در صورتی که در فارسی جدید نشانه تحدیدی (بازمانده ī) و یای نکره در کنار هم قرار نمی‌گیرند (نمونه‌های ۳۹ و ۴۰).

38) ud ka nasāy-ē ī sag-nē-dīd mard-ē pad dast ī any mard-ē be jumbēnēd...

و چون مردی، با دست مردی دیگر، نسایی سگ نادیده را بجنباند...

(مزدآپور ۱۳۶۹: ۲۶)

۳۹) سربازی که دیروز پرونده را از من تحویل گرفت، امروز به مرخصی رفته است.

۴۰) * سربازی‌ای که دیروز پرونده را از من تحویل گرفت، امروز به مرخصی رفته است.

با در نظر گرفتن این توضیحات و با توجه به اینکه ī در خط پهلوی به واژه قبل از خود

۱. شروو (Skjærvø 2007:17) معتقد است که در فارسی میانه حرف تعریف نامعین وجود ندارد، اما عدد شمارشی ēw- به معنی «یک» می‌تواند به اسم اضافه شود که «یک مورد خاص، یک مورد معین» را نشان دهد. گاهی نقش آن نزدیک به حرف تعریف نامعین در انگلیسی می‌شود، اما همیشه حرف تعریف نامعین انگلیسی معادل ēw- پهلوی نیست، مانند gyāg-ēw būd به معنی «یک مکان (خاصی) بود». در کنار این دیدگاه، بعضی از پژوهشگران (ابوالقاسمی ۱۳۷۵؛ استاجی و جهانگیری ۱۳۸۵: KENT 1953) آن را یای نکره می‌دانند و آن را به صورت ē/ آوانویسی می‌کنند.

نمی‌پیوندد و جدا نوشته می‌شود، روشن است که بند *Ā* در این دوره هنوز به طور کامل یک سازه درونه نیست.

هم‌زمان با این تحول، همچنین کاربرد *Ā* در بافت‌هایی خاص منجر به شکل‌گیری نشانگر دستوری «اضافه» شد. به نظر می‌رسد که کاربرد *Ā* در بندهای موصولی فاقد فعل منشأ شکل‌گیری نشانه اضافه باشد. البته این موضوع نیازمند بررسی بیشتری است و خارج از هدف نوشتار حاضر است. به هر حال، نشانه دستوری جدید همان ویژگی *Ā* تحدیدی را، که برقراری رابطه وابستگی بین هسته اسمی و بند موصولی توصیفی است، به ارث برده با این تفاوت که، در تعبیر جدید، وابستگی میان دو اسم را که دارای رابطه وصفی یا اضافی‌اند، نشان‌گذاری می‌کند (نمونه ۴۱).

41) *čē rōšntar? kunišn ī dānāgān*

(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۶۳)

چه روشن‌تر؟ کنش دانایان.

آنچه روشن است اینکه آثار و نتایج این روند تحولی در متون متأخر دوره میانه به‌خوبی قابل مشاهده است. در هنگام بررسی متون متأخر فارسی، مشاهده می‌شود که از کاربرد موصولی‌ساز *Ā*، به عنوان یک واحد مستقل در جمله، به طور چشمگیری کاسته می‌شود. تحلیل بخشی از متن پهلوی شایست ناشایست نشان می‌دهد که، از مجموع ۱۲۲ مورد کاربرد، در ۹۴ مورد نشانه اضافه و در ۲۸ مورد نشانه موصول است. همچنین، تحلیل بخشی از کارنامه اردشیر بابکان، که از متأخرترین متون پهلوی است و تا اندازه‌ای از فارسی آغازی نیز تأثیر پذیرفته، نشان می‌دهد که، از ۶۴ مورد کاربرد، *Ā* در ۶۰ مورد نشانه اضافه و تنها در ۴ مورد نشانه موصول است (استاجی و جهانگیری ۱۳۸۵). به طور کلی، در دوره میانه همزیستی دیگر صورت‌های موصولی‌ساززمینه را برای تثبیت نقش جدید موصولی‌ساز *Ā* فراهم نمود و *Ā* در مقام موصولی‌ساز به‌تدریج به گروه خاصی از بندهای موصولی که اسم مرجع خود را توصیف می‌کردند، محدود گشت. محدود شدن *Ā* در کنار گسترش فزاینده کاربرد موصولی‌ساز رقیب، یعنی *kē*، موجب شد که گویشوران زبان *Ā* را در این دوره و در

فارسی جدید^۱ به عنوان نشانگر بندهای تحدیدی بازتحلیل کنند و هم‌زمان موصولی ساز kē را در چنین بافت‌هایی به کار گیرند.

هر یک از صورت‌های kē, čē, ī به فارسی جدید راه یافته است. ī در فارسی جدید نیز به عنوان نشانگر موصولی تحدیدی i(ی) و نشانه اضافه e (ب) بروز یافته است (نمونه ۴۲). kē نیز به عنوان موصولی ساز غالب در اغلب بندهای موصولی ظاهر می‌شود و čē هم به صورت «چه»، «چی» و «چ»، به طور محدود، استفاده می‌شود و اغلب پس از «آن» و «این» به کار می‌رود (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۹۷-۳۹۸).

(۴۲) الف. نیاز به کاری 'که ناکردنی است' / نیاز دارد آن را که نازردنی است

(شاهنامه: ۱۳۱/۸)

ب. بر ولی و خصمش از برجیس و از کیوان نثار / سعد و نحسی 'کان دو علوی از قرآن

افشانده‌اند' (خاقانی: ۱۱۱)

در این دوره، هسته اسمی موصول هم با «این» و «آن» توصیف می‌شود (نمونه ۴۳) و هم، به طور هم‌زمان، می‌تواند با «این»، «آن» و «ی» همراه شود (نمونه ۴۴). حضور هم‌زمان «ی» و ضمایر اشاره با هسته اسمی موصولی و همچنین «ی» در پایان ضمایر شخصی و اشاره‌ای (نمونه ۴۵) به عنوان واحدهای زبانی ذاتاً معرفه بیانگر آن است که «ی» در پایان اسم مرجع بر خلاف نظر گروهی از پژوهشگران (LEHMANN 1982; AHADI 2001) «ی» نکره نیست، بلکه یک واحد دستوری مستقل است که نشانگر بند موصولی است.

(۴۳) الف. این دردها 'که بر دل خاقانی آمده است' / یک‌یک نگر که بهر دوا می‌فرستمت

(خاقانی: ۵۵۷)

ب. دگر گفت کآن چیز که افزونترست / کدام است بیشی کرا درخور است

(شاهنامه: ۱۲۱/۸)

(۴۴) الف. این کتابی 'که گفته‌ام در پند' / چون رخ حور و دلبر و دل‌بند

(سنایی: ۱۷۵)

ب. آن مردی 'که دیروز تصادف کرد' امروز مرخص شد.

۱. دوره فارسی جدید از حدود نیمه دوم قرن سوم هجری آغاز می‌شود.

(۴۵) الف. تویی 'که همه رو به کار تشویق می‌کنی' چرا دست از کار کشیدی؟
ب. آن‌هایی 'که تصور می‌کنند عاقبت درس خواندن بیکاری است' در تلاش علمی
خود، کم‌انگیزه‌اند.

با توجه به این شواهد، معلوم می‌شود که [i] در فارسی جدید به طور کامل نقش موصولی‌ساز خود را از دست داده و به عنوان یک نشانگر وابستگی بندهای موصولی تحدیدی تثبیت شده است. بنابراین، بندهای موصولی hya در فارسی باستان، که به عنوان یک واحد معترضه در یک کنش ارتباطی درج می‌شد، با توجه به راهبرد غیرتحدیدی، به بند موصولی درونه یا تحدیدی تحول یافت. به تعبیر دیگر، بند موصولی در فارسی باستان از سطح دستور معترضه به سطح دستور جمله انتقال یافت و در نتیجه، ویژگی‌های زبانی متفاوتی را نسبت به ساخت منشأ کسب نمود. از این رو، این واحد زبانی، به لحاظ نحوی، معنایی و آوایی، جزئی از پاره‌گفت میزبان یا جمله اصلی گردید، به گونه‌ای که حذف آن جمله را غیردستوری می‌کند.

علاوه بر توصیف مراحل تکوینی ساخت موصولی در زبان فارسی، این تحلیل در واقع گامی است در جهت به فعلیت رساندن توانایی رویکرد و الگوی دستور کلام در تحلیل و صورت‌بندی روند در زمانی پدیده‌های زبانی. از این رو، روند دستوری‌شدگی (Givón 1979: 209؛ ← بخش ۲) را می‌توان به خوبی در قالب این الگو به شکل فرایندی صورت‌بندی کرد که واحدهای زبانی را از سطح دستور معترضه به دستور جمله انتقال می‌دهد. عناصر دستور معترضه، به لحاظ معنی‌شناسی، عام‌اند و به طور معمول نقش‌های کلامی را ایفا می‌کنند و به تدریج، از طریق فرایند دستوری‌شدگی، به لحاظ نحوی تثبیت می‌شوند و به ساخت تبدیل می‌گردند و در نهایت نیز ممکن است، به لحاظ ساختواژی، فشرده شوند و به شکل پایه و وند تجلی یابند. چنان‌که مشاهده شد، در زبان فارسی بند موصولی از یک موقعیت کمتر دستوری‌شده، یعنی بند معترضه، به سوی یک موقعیت بیشتر دستوری‌شده، یعنی بند درونه، تحول یافته است. اصل یکسویگی نیز در این الگو به خوبی قابل مشاهده است. در بخش ۲ اشاره شد که، بنا بر این فرض، رابطه‌ای بین دو مرحله الف و ب وجود دارد، به این شکل که الف قبل از ب

روی می‌دهد، نه برعکس. از این رو، یکسوگی در دستور کلام به این معنی است که واحدهای زبانی تحت فرایند دستوری‌شدگی از سطح معترضه به سطح دستور جمله منتقل می‌شوند، نه برعکس.

۵ نتیجه‌گیری

با توجه به شواهد و استدلال‌هایی که راجع به روند رمزگذاری دستوری بند تحدیدی از فارسی باستان تا امروز ارائه گردید، نشان داده شد که زبان فارسی، در تکوین بند موصولی تحدیدی، از راهبرد معترضه یا غیرتحدیدی استفاده کرده است. بحث شد که بندهای موصولی در فارسی باستان همراه با ضمیر hya و به صورت بند معترضه در کلام درج می‌شده و فرایند درونه شدن آن از همان دوره، از طریق دستوری‌شدگی، آغاز شد و، در نتیجه، منحنی آهنگ بندهای معترضه با آهنگ بند اصلی در بافت‌هایی خاص یکپارچه شد. چنین شرایطی موجب شد تا بندهای موصولی \bar{A} در فارسی میانه، که دنباله hya هستند، هم نقش توضیحی و هم نقش توصیفی داشته باشند. سپس استدلال شد که وجود دیگر موصولی‌سازهای همزیست زمینه را برای تثبیت نقش توصیفی \bar{A} فراهم نمود و خود \bar{A} نیز بیشتر در متون متأخر دوره میانه و فارسی جدید به عنوان نشانگر بند تحدیدی ظاهر شد و $k\bar{e}$ نیز، با گسترش دامنه کاربردی آن، به عنوان موصولی‌ساز غالب در فارسی جدید تثبیت شد. در ادامه، همچنین بیان شد که i (ی) نشانگر خاص بند موصولی تحدیدی است و تنها در این صورت است که می‌توان حضور «ی» را به همراه اسامی ذاتاً معرفه توضیح داد. علاوه بر آن، به طور گذرا اشاره شد که کسره اضافه نیز از hya تحول یافته و با «ی» تحدیدی در توزیع تکمیلی می‌باشد.

منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۵)، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران: معین.
ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
استاجی، اعظم و نادر جهانگیری (۱۳۸۵)، منشأ کسره اضافه در زبان فارسی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۴۷، زمستان ۱۳۸۵، ص ۶۹-۸۱.

برونر، کریستوفر (۱۳۷۶)، نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی، ترجمه سعید عریان، تهران: سوره.
خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۳۸)، دیوان خاقانی، به اهتمام ضیاء‌الدین سجادی، تهران:
کتابفروشی زوار.

خانلری، پرویز (۱۳۷۷)، تاریخ زبان فارسی، تهران: فردوس.
سنایی، مجلود و بن آدم [بی‌تا]، دیوان سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه
سنایی.

شاهنامه فردوسی (۱۹۶۰-۱۹۷۱م)، به کوشش انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، مسکو.
صفوی، کورش (۱۳۷۳)، «برخی ویژگی‌های بند موصولی فارسی. در سید علی میرعمادی»، مجموعه
مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۱۹۵-۲۰۸.
عموزاده، محمد و حسن آزموده (۱۳۹۳)، «جنبه‌های دستور معترضه بر اساس نمونه‌هایی از زبان فارسی»،
پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، س ۴، ش ۷، ص ۴۵-۶۷.

ماهویتیان، شهرزاد (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناختی، ترجمه مهدی سمائی، تهران: مرکز
نشر.

مزداپور، کتایون (۱۳۶۹)، شایست ناشایست: متنی به زبان فارسی میانه، تهران: مؤسسه مطالعات و
تحقیقات فرهنگی.

AHADI, Sh. (2001), *Verbergänzungen und zusammengesetzte Verben im Persischen*,
Wiesbaden: Reichert Verlag.

BIBER, D. et al. (1999), *Longman Grammar of Spoken and Written English*, London:
Longman.

BOYCE, M. (1975), *A Reader in Manichaean Middle-Persian and Parthian*. Leiden:
Brill.

COMRIE, B. (1981), *Language Universals and Linguistic Typology*, Oxford:
Blackwell.

DEHE, N. (2014), *Parentheticals in Spoken English: The Syntax Prosody Relation*,
Cambridge: Cambridge University Press.

DIXON, R. M. W. (2010), *Basic Linguistic Theory*, vol. II, Oxford: Oxford University
Press.

GIVÓN, T. (1979), *On Understanding Grammar*. New York: Academic Press.

——— (2000), "Internal Reconstruction: As Method, as Theory", *Typological
Studies in Language*, S. GILDEA (ed.), Houston: John Benjamins, pp. 107-160.

——— (2001), *Syntax: An Introduction*, vol. II, Amsterdam: John Benjamins.

——— (2009), *The Genesis of Syntactic Complexity*, Philadelphia: John
Benjamins.

HEINE, B. and T. KUTEVA (2007), *The Genesis of Grammar*, Oxford: Oxford University
Press.

- (2013), “An Outline of Discourse Grammar”, *Reflections on Functionalism in Linguistics*, Sh. Bischoff and J. CARMEN (eds.), Boston: De Gruyter Mouton, pp. 155-206.
- (forthcoming.), “Cooptation as a Discourse Strategy”, *Journal of Linguistics*.
- HILPERT, M. and C. KOOPS (2006), “A Quantitative Approach to the Development of Complex Predicates: The Swedish Serial Verb Sitta ‘sit’”, *Symposium on Complex Predicates*, Houston: Rice University.
- HOPPER, P. and E. TRAUGOTT (2003), *Grammaticalization*, Cambridge: Cambridge University Press.
- HUDSON, W.T. (1963), *A Short Grammar of Old Persian*, Cardiff: University of Wales Press Boards.
- KALTENBÖCK, G., B. HEINE and T. KUTEVA, (2011), “On Thetical Grammar”, *Studies in Language*, 35(4), pp. 848-893.
- KAVALOVA, Y. (2007), “And-parenthetical Clauses”, *Parentheticals*, N. DEHÉ and Y. KAVALOVA (eds.), Philadelphia: John Benjamins, pp145–172.
- KEENAN, E. L. (1985), “Relative Clauses”, *Language Typology and Syntactic Description*, Cambridge, T. SHOPEN (ed.), Cambridge University Press, vol.2, pp. 141–170.
- KENT, R. G. (1953), *Old Persian*, New Haven: American Oriental Society.
- LEHMANN, Ch. (1982), “Der Relativsatz im Persischen und Deutschen: eine Studie in funktioneller kontrastiver Linguistik”, *International Review of Applied Linguistics in Language Teaching*, 20(4), pp. 279-296.
- SKJÆRVØ, P. O. (2002), *An Introduction to Old Persian*, New York: Harvard University.
- P. O. (2007), *An Introduction to Pahlavi*, New York: Harvard University.
- TALLERMAN, M. (1998), *Understanding Syntax*, London: Routledge.



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعات د فریښی
پرتال جامع علوم انسانیت